

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

درس گفتار

پیرامون تاریخ تشیع با محوریت امامان شیعه

واژه ی « شیعه » از ریشه ی « شیع » به معنای فرقه، گروه، پیروان، یاران، هواداران، امت، دوستان، همکاران، تقویت کنندگان و اشاعه دهندگان آمده است.^۱

واژه ی شیعه مفرد است، اما به یکسان بر تثنیه، جمع و نیز مذکر و مؤنث اطلاق می شود. این واژه و برخی مشتقات آن بارها در قرآن کریم به صورت های گوناگون آمده است. ظاهراً همه ی آنها در معنای لغوی خود به کار رفته اند. بنابراین، شیعه به لحاظ لغوی، بر فرد یا جماعتی اطلاق می شود که از فرد دیگری پیروی یا او را همراهی یا با او همکاری کند، یا اسباب نیرومندی او را فراهم سازد یا کیش و آئین او را رواج بخشد. به این ترتیب، معنای لغوی تشیع - مصدر وزن تفعّل - از همان ریشه، روشن می گردد: عمل فرد یا جماعت شیعه که همان پیروی از شخص متبوع، یاری او، همراهی و همکاری کردن با اوست. شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ ق.) معتقد است معنای دقیق تشیع صرف پیروی از شخص متبوع نیست، بلکه پیروی همراه با گرایش درونی و توأم با اخلاص است.^۲ واژه ی شیعه چنانچه به نحو مطلق یا همراه با الف و لام معرفه و صورت غیر مضاعف بیان گردد فقط بر پیروان امام علی(ع) یعنی جمع پرشماری از مسلمانان در برخی باورهای متفاوت از (اهل سنت) می اندیشند، اشاره دارد.^۳

— معنای اصطلاحی شیعه

^۱. المفردات، راغب اصفهانی، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

^۲. اوائل المقالات، ص ۱.

^۳. ر. ک: دایرة المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، ج ۴، ص ۲۷۲.

بیان تعریف اصطلاحی شیعه شاید بهتر باشد که دوگونه معنا و تعریف برای آن ذکر کرد: یکی تعریف عام و دیگری تعریف خاص.

تعریف عام: ارائه تعریفی عام در بر دارنده ی نقاط اشتراک همه ی فرقه هایی که در منابع کهن، دانسته شده یا به تشیع منتسب اند، بسیار دشوار است، زیرا قریب ده تعریف ارائه شده که یک طرفدارانی نیز دارد، اگر چه در مجموع تعریفی عام اند و بیش از یک فرقه ی شیعه را شامل می شوند. با این حال شاید بتوان شیعه را به نحو عام این گونه تعریف کرد: «شیعه به هر فرد یا فرقه ای گفته می شود که افضلیت امام علی(ع) را بر همه ی صحابه و احقیقت او را در امامت و خلافت باور داشته باشد». آوردن قید استمرار این امر در فرزندان امام علی(ع) لازم نمی نماید، زیرا همه ی فرقی که چنین قولی نسبت به امام علی(ع) دارند، به استمرار آن در فرزندان او باور دارند.

تعریف خاص: به نظر می رسد هرگاه فرقه ی شیعی خاصی، همانند اثناعشریه مورد نظر باشد، با دشواری بسیار کمتری میتوان آن را تعریف کرد. زیرا شیعه اثناعشری جریان شیعی واحدی است که کمتر دچار تطور در نظام اعتقادی شده و از متمیزات عقیدتی ثابتی برخوردار بوده است.^۴

یکی از نام های رایج شیعه ی اثناعشری، «امامیه» است.^۵ شیخ مفید در تعریف «امامیه» می گوید: امامی مذهب کسی است که: (۱) به وجوب امامت و وجود آن در هر زمانی باور داشته باشد؛ (۲) نصّ جلیّ بر امام عصمت و کمال را برای او واجب بداند؛ (۳) به تداوم و انحصار امامت در فرزندان امام حسین(ع) معتقد و سلسله ی امامت را به امام رضا پیوند زند.^۶ چون همه ی شیعیانی که به استمرار سلسله ی امامت شیعی تا امام رضا(ع) باور دارند پس از او به تداوم آن تا امام دوازدهم (امام مهدی(ع)) نیز معتقدند و فرقه ی شیعی مهمی پس از واقفیه، که آخرین حلقه این سلسله را امام کاظم(ع) می دانند، پدید نیامده است.^۷

پیدایش تشیع

۴. ر. ک: البحر الزخار، ابن مرتضی، ج ۱، ص ۴۰. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۱.

۵. ر. ک: الفصول المختاره، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۹۶. فرق الشیعه، ص ۱۰۸.

۶. اوائل المقالات، ص ۳۸.

۷. ر. ک: فرق الشیعه، ص ۷۵ - ۱۱۲.

در مورد پیدایش تشیع سخن بسیار رفته و نویسندگان، هر یک بر مبنای بینش و برداشت خود، آن را به زمانی معین مربوط می‌دانند. برخی از نویسندگان در موافقت با تفکر و مرام حاکم، سخن گفته‌اند و اتهاماتی را در مورد پیدایش و علل رشد و گسترش و به عبارتی، تحول این گروه وارد ساخته‌اند و نویسندگان بعدی نیز به پیروی از پیشینیان همان شیوه و سخن را دنبال کرده‌اند. نویسندگان غربی نیز که بیشتر اطلاعات اسلامی خود را از طریق امپراتوری عثمانی و سرزمین‌های شمال آفریقا به دست آورده‌اند اغلب از همان نظرات پیروی کرده‌اند.

برخی از نویسندگان اهل سنت پیدایش و به ویژه شکل‌گیری اعتقادی شیعه را به ایرانیان نسبت داده‌اند و از هدف‌های انتقام‌جویانه آنان پس از شکست از اعراب سخن گفته‌اند، گروهی دیگر نیز ادعا کرده‌اند که ایرانیان با ایجاد یا تقویت تشیع و تفرقه و تقسیم اسلام به دو فرقه شیعه و سنی در پی از بین بردن وحدت جامعه اسلامی برآمده‌اند. اینان با چنین سخنی می‌خواهند اسلام ایرانیان را مبتنی بر اغراض سیاسی و نوعی مبارزه برای استقلال و بیرون آمدن از زیر نفوذ بیگانه بدانند و تشیع را ناشی از انتقام‌جویی و اغراض سیاسی و به عبارت دیگر، غیر صادقانه و فرصت‌طلبانه تلقی نمایند که خود بی‌حرمتی بزرگی نسبت به تفکر و فرهنگ شکوفای یک ملت است. ملتی که نه تنها در رشد و شکوفایی فرهنگی شیعی دارای نقش بوده، بلکه در باروری فرهنگ اهل سنت نیز اثری چشمگیر و قابل توجه داشته است.

درباره نقش ایرانیان در شکوفایی تمدن اسلام، ابن خلدون متفکر مسلمان تونسی، در کتاب معروف خود المقدمه به تفصیل سخن گفته، و چنین نوشته است: «... بیشتر دانشمندان اسلام از ایرانیان‌اند». وی سپس ادامه می‌دهد: «از شگفتگی‌هایی که واقعیت دارد، این است که بیشتر دانشمندان ملت اسلام خواه در علوم شرعی و چه دانش‌های عقلی (بجز موارد نادری) عجمند و اگر کسانی از آنان یافت شوند که از حیث نژاد عربند از لحاظ زبان و مهد تربیت و مشایخ و استادان عجمی هستند با این که ملت (دین) و صاحب شریعت، عربی است. سبب آن این است که در آغاز ظهور این مذهب، به مقتضای احوال و سادگی و بادیه‌نشینی، در میان ملت اسلام دانش و صنعتی وجود نداشت». «و ما در گذشته یادآور شدیم که در صنایع شهرنشینان ممارست می‌کنند و عرب از همه مردم دورتر از صنایع می‌باشد.»

ابن خلدون برخی از دانشوران ایرانی را که در قرون نخستین اسلامی تا قرن نهم هجری در علوم و دانش‌های گوناگون سرآمد اقران خویش بوده‌اند، نام می‌برد و از جمله در علم صرف و نحو عربی به سیبویه، فارسی و زجاج اشاره کرده، متذکر گردیده است که :

«همه عالمان اصول فقه چنانکه می‌دانی و هم، کلیه علمای علم کلام و همچنین بیشتر مفسران ایرانی بودند و بجز ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد.» وی همچنین در تأیید سخن خویش، حدیثی از پیامبر (ص) در پیشگامی ایرانیان در علوم و دانش نقل کرده است.

البته ما با بیان فوق بر آن نیستیم تا اسلام تمام ایرانیان را از شیعه و سنی از سر صداقت بدانیم ، چنانکه چنین ادعایی در مورد اعراب و دیگر ملل مسلمان نیز نمی تواند صادق باشد ؛ چه بسا ایرانیانی که ناگزیر مسلمان شده ، به تشیع گرویده اند و آن را وسیله ای برای مبارزه با حاکمیت ضدّ اسلامی خلفا و حاکمان ستمگر اموی قرار داده باشند ، یا با ریشه های تفکر و فرهنگ شعوبی به اسلام و تشیع روی آورده ، از سرچشمه های زلال و روشن اسلام بهره نگرفته باشند . اما در میزان و مقیاس اجتماعی ، وقتی سخن از ملت ایران و تشیع می شود ، گروه های کوچک و اندک آن جامعه و ملت ، ملاک داوری قرار نمی گیرند ، بلکه اکثریت مردم ایران و گروندگان به تشیع مورد نظر و داوری هستند .

مستشرقان متأخر که مطالعه دقیق تری در تاریخ و عقاید اسلامی کرده اند ، بر خلاف پیشینیان بر این حقیقت اذعان دارند که خاستگاه تشیع بر مذاهب قدیمی ایران و تأثیرات آن در اسلام متکی نیست ، بلکه جنبش تشیع در ابتدا در میان عرب ها پا گرفته و قبل از قیام مختار ، بین غیر سامیان کمتر منتشر شده است . محققان شرقی از جمله ، پطروشفسکی ، تحلیل مورخان غربی در مورد پیدایش تشیع بر مبنای مذاهب قدیم ایرانی را مورد سؤال قرار داده ، مبنای چنین تحلیلی را اندیشه ای به ظاهر علمی ولی غیر واقعی دانسته است . وی می نویسد : « برخی محققان قرن نوزدهم می گفتند که گویا مذهب شیعه را ایرانیان به وجود آورده اند و تشیع تعبیرگونه ای از اسلام در نظر ایرانیان ، و « واکنش روح ایرانی در برابر عرب بود » . کارادو ، ر . دزی و آه میولر نیز چنین نظری داشته اند . این عقیده از یک اندیشه به ظاهر علمی ولی کاذب ، که در مغزهای دانشمندان اروپایی ریشه دوانده بود ، ناشی شده است ؛ از نظر آنان باورها و گرایش های بشری ، طبیعت نژادی دارند و دین های نژادی نیز وجود دارد علاوه بر این از جنبه تاریخی نیز فرضیه منشأ ایرانی داشتن تشیع ، نادرست است و اکنون می توان این نظر را کاملاً مردود شمرد . ولهاوزن خاطر نشان می کند : « نخستین شیعیان از موالی (ایرانی) نبوده ، بلکه عرب بودند ... » وی در جای دیگر چنین می گوید :

« گرچه نخستین شیعیان همگی عرب بودند ولی در زمان امویان بسیاری از موالی به ویژه در عراق و ایران به ایشان پیوستند تا از وضع و تابعیت تحقیق آمیزی که در برابر قبایل عرب داشتند ، رهایی یابند و حقوقی مساوی با اعراب به دست آورند . شیعیان نیز حصول این مقصد را به ایشان نوید می دادند . »

از مجموعه سخنان و گفتار فوق بدین نتیجه می رسیم که تشیع زاییده روح و فرهنگ ایرانی نبوده و نخستین شیعیان - جز سلمان - عرب بوده اند . اما بی شک هر قدر ستم خلفا و حاکمان اموی بر غیر عرب ها و موالی افزون می گشت و تفکر برتری طلبی قبیله ای و عربی ، جایگزین تفکر اسلام محمدی (ص) می شد ، ایرانیان که خود را از حقوق اجتماعی محروم می دیدند گرایش بیشتری به سوی فرزندان پیامبر (ص) که حامیان اسلام راستین بودند ، پیدا می کردند .

در کنار نظریه فوق ، سخن و تحلیل دیگری نیز ارائه شده است ، و آن این که یاران نخستین علی (ع) بیشتر از اعراب جنوبی یا یمانی اند و با این تعبیر این شبهه مطرح شده که اعراب جنوبی ، تشیع را بر مبنای سوابق فرهنگی گذشته خویش بنا نهاده اند . در این برداشت تقسیم اعراب به عرب عاربه (عرب جنوبی یا قحطانی) و عرب مستعربه (عرب شمالی یا عدنانی) مورد توجه قرار گرفته است . این نظریه بیشتر یاران علی (ع) را از اعراب قحطانی یا یمانی برشمرده است و از نظر اجتماعی توجه و گرایش بیشتر به مذهب تشیع را در اعراب جنوبی متذکر شده ، آنان را اطاعت پذیرتر از عرب های شمالی ، که به صورت قبیله ای زندگی می کرده اند ، دانسته و متذکر شده که عربستان جنوبی سرزمین تمدنی باستانی بوده است ، جایی که مدت هزار سال پادشاهان یکی پس از دیگری برطبق اصل دودمان به سلطنت رسیدند . بر طبق این نظر حتی اگر اعراب قرن هفتم تجربه ای در نظام سلطنتی و انتخاب پادشاه نداشتند ، ناخودآگاه تحت تأثیر و نفوذ این سنت بوده اند و به کارگیری اصطلاحاتی نظیر « وصی » و « وارث » توسط یمنی ها نتیجه طبیعی سنت عمیق فرهنگی آنان است . اینکه نخستین یاران علی (ع) که هسته اصلی و مرکزی تشیع را در محور وجودی علی (ع) دیدند ، بیشتر از انصار (اعراب جنوبی) بوده اند ، می تواند قابل تأمل باشد ، ولی در مأخذی که بدان اشارت خواهیم داشت ، می بینیم بنی هاشم با این که از اعراب شمالی هستند ، جزء هسته مرکزی و نخستین تشیع هستند . علاوه بر آن مشاهده می کنیم برخی یاران پیامبر (ص) همچون خالد بن سعید که جزء شیعیان نخستین است ، نه تنها از اعراب شمالی بلکه حتی از تیره معروف امویان است .

در پاسخ به این سؤال که چگونه بیشتر اعراب جنوبی به تشیع و حمایت و طرفداری از علی (ع) معروف و متصفند ، شاید بتوان گفت که زمینه های فرهنگی گذشته آنان بی تأثیر نبوده است ، اما باید توجه داشت که زمینه های گرایش اقوام و ملت های و تقویت و رشد تشیع سخنی است متفاوت از آنچه به بحث از پیدایش آن مربوط می شود .

ما در آینده درباره پیدایش تشیع و نخستین شیعیان سخن خواهیم گفت ، اما یادآوری این نکته لازم است که پس از رحلت پیامبر (ص) و روی کار آمدن ابوبکر ، برخی از انصار از وی کناره گرفتند و مخالفت قریش با بدگویی از انصار به وسیله عمروعاص آغاز گردید ، خبر به علی بن ابی طالب رسید ؛ یعقوبی شرح ماجرا را چنین بیان می کند :

« ... علی (ع) خشمگین بیرون رفت تا به در مسجد درآمد و انصار را به نیکی یاد کرد و گفتار عمروعاص را پاسخ داد و چون انصار از آن خبر یافتند ، گفتند : با گفتار نیک علی (ع) ، از آنچه دیگری گفته باشد ، باک نداریم ... »

به نظر می رسد این موضع گیری و محرومیت انصار از قدرت ، که با بی مهری حاکمیت قریش توأم است ، در گرایش انصار و اعراب جنوبی به علی بن ابی طالب بی تأثیر نبوده باشد . هنگامی که فرزندان پیامبر (ص) و انصار ، همزمان مورد بی مهری و بی توجهی حاکمیت قریش بویژه بنی امیه قرار می گیرند و به تعبیری ستم مشترکی را متحمل می شوند ، طبیعی خواهد بود اگر اعراب جنوبی و به سخن درست تر انصار ، متوجه فرزندان پیامبر (ص) گردند . از طرفی آیا می توان اصلت برخوردهای اسلامی

اهل بیت پیامبر (ص) و در رأس آنان علی بن ابی طالب را در جلب توجه مسلمانان به ویژه یاران پیامبر (ص) اعم از اعراب شمالی یا جنوبی یا دیگر اقوام و ملت های مسلمانان بی اثر دانست؟ بویژه آن که شواهد تاریخ مؤید این گفتار انسانی فرزندان پیامبر (ص) است .

پیوند زناشویی ، اتهامی دیگر در پیدایش تشیع

گروهی از نویسندگان ، از جمله برخی نویسندگان اهل سنت و مستشرقان و ناسیونالیستهای ایرانی در عصر حاضر ، در پیدایش تشیع به ازدواج دختر یزدگرد با حسین بن علی (ع) اشاره کرده اند و مدعی شده اند که علت پیدایش ایرانیان به تشیع پیوند زناشویی مذکور بوده است . اینان ارتباط بین دو خاندان ساسانی و پیامبر (ص) را در تشکل و نفوذ و رشد تشیع در ایران بسیار مؤثر دانسته اند . در این مورد استاد مطهری در خدمات متقابل اسلام و ایران می نویسد :

« اگر از زاویه تاریخ بنگریم داستان شهربانو و ازدواج او با امام حسین (ع) و ولادت امام سجاد از شاهزاده ای ایرانی مشکوک است . در این جا نیز اصل داستان که یزدگرد دختری به نام شهربانو یا با نام دیگری داشته و به افتخار عقد زناشویی حسین بن علی و مادری امام سجاد نایل شده باشد ، از نظر مدارک تاریخی سخت مشکوک است . مورخین عصر حاضر عموماً در این قضیه تشکیک می کنند و آن را بی اساس می دانند ... » .

وی سپس به نقل روایتی از کافی می پردازد و می نویسد « ولی گذشته از عدم انطباق این روایت با تاریخ ، در سند این روایت ، دو نفر (ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی دارای روایت غیرقابل اعتماد و عمرو بن شمر کذاب و جعال) قرار دارند ، که مورد اعتماد نیستند . »

مطهری سپس در ردّ چنین اتهامی ، به ازدواج ولید بن عبدالملک با نواده یزدگرد به نام شاه آفرید و فرزند یزید سوم و همچنین به ازدواج زیاد با دختری از اهل فارس به نام مرجانه اشاره می کند . از این ازدواج عبیدالله بن زیاد متولد می شود ، در حالی که اینان هیچگونه موقعیت و شرافتی در فرهنگ ایرانی به خود اختصاص نداده ، بلکه عبیدالله بن زیاد ، معروف به ابن مرجانه ، به سبب اعمال ننگینش در واقعه کربلا ، مورد نفرت تمام مسلمانان بویژه ایرانیان قرار دارد . و همچنین به یزید سوم نیز ، چون دیگر خلفای اموی ، با دیدی اعتراض آمیز می نگرند . از این رو عشق و علاقه ای که ایرانیان نسبت به امام حسین (ع) ابراز می دارند ، به دلیل همسر ایشان (دختر یزدگرد) نیست ، بلکه به دلیل شرافت ، اصالت و شخصیت بارز فرزندان پیامبر (ص) و نقش آنان در حمایت از اسلام راستین است .

دکتر شهیدی در کتاب زندگانی علی بن الحسین داستان شهربانو و ازدواج وی با امام حسین (ع) را ساخته پندار و افسانه دانسته است و به ضرب المثل عربی اشارت دارد که : « چه بسیار مشهوری که ریشه ندارد . » وی در فصلی که سخن از امام سجاد (ع) و

تولد او دارد ، به تفصیل به نقد و بررسی سندهای روایی و تاریخی چنین داستانی پرداخته است و به نقش شعوبیه در انتشار خبر چنین ازدواجی بین امام حسین (ع) و دختر یزدگرد اشاره کرده است . از جمله دلایل محکم و متقن شهیدی این است که تمام راویان خبر زمان وقوع آن را دوران خلیفه دوم (۲۳ - ۱۳ هـ . ق) گفته اند، در حالی که ولادت امام سجاد (ع) را سال ۳۸ هـ . ق دانسته اند . ایشان خود روایت دیگری را که بر اساس آن میلاد حضرت سجاد (ع) سال ۴۸ است ، مقبول می داند ، در این صورت بین این ازدواج و تولد امام سجاد (ع) بیش از ۳۰ سال فاصله وجود دارد و این خود بر تردید ها می افزاید .

عبدالله بن سبا

اتهام دیگری که به شیعه نسبت داده اند این است که : تشیع پدید آمده افکار و اقدامات عبدالله بن وهب معروف به « ابن سبا » است . وی که به گفته شهرستانی یهودی بوده ، به ظاهر با قبول اسلام در جرگه مسلمانان درآمده است و با مسافرت به سرزمین های اسلامی بویژه کوفه ، مصر ، بصره و شام با افکار و عقاید اهل ذمه یا سایر گروه هایی که عقیده خویش را پنهان می داشتند ، آشنا شده ، برای نابودی اسلام از مجموعه عقاید و افکار زرتشتی ، مسیحی ، یهودی ، مزدکی ، مانوی و اسلام بهره گرفته ، با تمسک به مظلومیت اهل بیت پیامبر (ص) ، مشکلاتی عظیم از جمله شورش های عهد عثمان را به راه انداخته است . به گفته اینان ابن سبا با ایجاد انحراف در افکار و عقاید اسلامی ، نقش مهمی در تفرقه و تلاشی جامعه اسلامی به عهده داشته است . در این باره رشید رضا صاحب تفسیر المنار و از محققان متأخر اهل سنت چنین نوشته است :

« شیعه گری به نام خلیفه چهارم علی بن ابی طالب (ع) آغاز تفرقه دینی و سیاسی امت محمدی (ص) گردید ؛ اولین کسی که اصول تشیع را از خود ساخت یک یهودی به نام عبدالله سبا بود که از راه خدعه و نیرنگ اظهار اسلام کرد . وی مردم را به غلو درباره علی - کرّم الله وجهه - دعوت می کرد ، تا میان امت تفرقه ایجاد نموده ، دین و دنیای آنان را تباه کرد . »
همچنین برخی از مستشرقان از جمله گابریل دانگیری این اتهام را متذکر گردیده اند . گابریل دانگیری می نویسد :
« مورّخین سنی و اغلب خاورشناسان مسیحی ، ریشه شیعه را تعلیمات ابن سبا می دانند ، با این همه شیعیان بدین انتساب شدیداً اعتراض می کنند . »

برای بررسی ریشه های این تفکر در مورخان عامّه از گذشته و حال و انتقال آن به مستشرقان ، باید اوضاع اجتماعی و سیر تاریخ جامعه اسلامی ، بویژه وضع شیعیان را در سده های نخستین اسلامی مورد دقت قرار داد . خلفای بنی امیه و بنی عباس و همچنین حکومت های ترکان در سرزمین های شرق اسلامی ، ستم شدیدی را بر فرزندان پیامبر (ص) و علویان و یاران آنان اعمال می کردند ، زیرا قادر به تحمل گروه مورد توجه مردم که داعیه جانشینی پیامبر (ص) را داشتند ، نبودند ، از این رو به شکل های مختلف به رویارویی با آنان و طرفدارانشان برخاستند . تاریخ اسلام شاهد رفتار ناهنجار امویان با فرزند پیامبر (ص) (حسین

بن علی (ع) در کربلا، زید بن علی و یحیی بن زید در کوفه و خراسان) است و گزارشهای بسیاری را از رفتار خشن و سخت تر برخی عباسیان چون منصور، هارون و متوکل با دیگر فرزندان پیامبر (ص) و پیروان آنان ارائه می کند. حاکمان ستمگر برای موجه جلوه دادن کارنامه خویش، تلاش می کردند از دانشمندان دینی و راویان اخبار و تاریخ کمک بگیرند و با ترویج روایات ساختگی، چهره فرزندان پیامبر (ص) را خدشه دار کند. از جمله اقدامات تبلیغی امویان این بود که به طور دامنه داری اتهاماتی را که بر علی بن ابی طالب وارد می ساختند و با عنوان کردن کنیه «ابوتراب» وی را در نظر مردم، کم اهمیت و بلکه بی مقدار کنند و فداکاری های علی (ع) را در زمان پیامبر (ص) به فراموشی سپارند. از دیگر تدابیر امویان طرح سخنان ناروا درباره فرزندان آن حضرت بود، به طوری که قیام های آنان را در مقابل انحراف حاکمیت اموی و عباسی، مخالف وحدت و مایه نابودی اسلام معرفی می کردند و حامیان و پیروان آنان را باعث تفرقه امت محمدی (ص) و انسانهایی غیرصادق نسبت به اسلام و فریبکار و نیرنگ باز می نامیدند. در این راه راویان خبر در دوره اموی منبع تغذیه مورخان نخستین و در پی آنان تاریخ نگاران متأخر گردیدند؛ بنا بر تحقیق علامه مرتضی عسگری، اینان یارانی برای پیامبر (ص) ساختند و شهرهایی در عالم خیال در سرزمین های اسلامی به وجود آوردند و رخدادهایی را در تاریخ صدر اسلام تراشیدند که جز در ذهن خیال پرداز و وابسته چنین مزدورانی، در گفتار و آثار راویان و مورخان بزرگ اسلامی به چشم نمی خورد.

با مطالعه تاریخ اسلام درمی یابیم که پس از رحلت پیامبر (ص) اختلافات قبیله ای و خصلت های عهد جاهلیت، دوباره زنده شد و با زبان شعر و شمشیر درگیری های شدیدی پدیدار شد. حاکمیت قریش بویژه در دوران خلیفه سوم، عثمان، و بنی امیه، عرب جنوبی یا یمانی را دچار هیجان ساخت و سخنوران و رؤسای آنان را به فکر مقابله انداخت. خادمان، سخنوران، شاعران و شمشیر زنان هواخواه و اجیر قریش نیز به صورت های گوناگون به کمک حاکمان و خلفا و مقابله با مخالفان آنان پرداختند. علامه عسگری «سیف بن عمر تمیمی» (از اعراب شمالی) را از جمله این خبرپردازان دانسته است و به اخباری که وی در اثر خود به نام فتوح و جمل نگاشته، اشاره می کند و آن را آکنده از خرافات، تحریفات و افسانه ها می داند و اخبار وی را با دیگر راویان چون ابومخنف مقایسه کرده، به غیر منطقی بدون سخنان سیف اشاره های گوناگونی دارد. از جمله اخباری که سیف نقل کرده و منبع خبری برای مورخان شده است، داستان عبدالله بن سبا و نقش وی در شورش های عهد عثمانی است که به کشته شدن خلیفه منجر شد، دیگر اخبار وی در این باره حاکی از توطئه های عبدالله بن سبا و یارانش در جنگ جمل و ایجاد درگیری بین سپاهیان دو طرف است در حالی که به گفته وی دو سپاه نزدیک به سازش بوده اند. سیف این سخنان را در کتاب «جمل و سیر عایشه و علی» نوشته است. علامه مرتضی عسگری بر این مطلب پی برده است که افسانه ی عبدالله بن سبا و چگونگی پیدایش و نقش وی در حوادث عهد عثمان و جنگ جمل تنها از طریق سیف بن عمر تمیمی و در آغاز در تاریخ طبری آمده است و مورخانی چون ابن عساکر (متوفی ۵۷۱ ه.ق) و ابن ابی بکر (متوفی ۷۴۱ ه.ق) مطلب فوق را از کتاب جمل سیف نقل کرده اند. دیگر

مورخان چون ابی اثیر، ابن کثیر، ابن خلدون، ابوالفدا، میرخواند و نویسندگان معاصر چون رشیدرضا، حسن ابراهیم حسن و احمدامین و نیز مستشرقین، این موضوع را مستقیم یا با واسطه از طبری، ابن ابی بکر و ابن عساکر گرفته اند. در حالی که بسیاری از مورخین نخستین چون یعقوبی و مسعودی و صاحبان تراجم و رجال چون ابن سعد، نامی از عبدالله بن سبا به میان نیاورده اند. نقشی را که سیف بن عمر برای ابن سبا قائل است نقشی بسیار مهم در تاریخ اسلام است که در صورت حقیقی بودن آن منطقی بود که از سوی تمام تاریخ نگاران مورد توجه واقع گردد. مطلب در خور اهمیت دیگر این که، بجز سیف بن عمر، هیچ یک از راویان معتبر، نام عبدالله بن سبا و نقش تاریخی وی را بیان نکرده اند. به عبارت دیگر، خبر سیف بن عمر خبر و روایتی واحد است بویژه آن که سیف را اکثر نویسندگان رجال عامه، جعال و خبر ساز دانسته، اخبار وی را ضعیف و غیرقابل اعتماد خوانده اند. ساختگی بودن داستان عبدالله بن سبا و نقش وی را نه تنها دیگر عالمان و نویسندگان شیعه چون علامه کاشف الغطا یادآور شده اند و وی را ساخته خیال افسانه پردازان دانسته اند، بلکه نویسندگان و محققان اهل سنت نیز با قاطعیت عبدالله بن سبا و نقش وی را ساخته مخالفان و دشمنان شیعه دانسته اند و او را غیرواقعی معرفی کرده اند. طه حسین نویسنده معاصر مصری در این باره چنین نوشته است:

«تعجب در این است که مورخان هنگامی که شورش در زمان عثمان را ذکر کرده اند، از ابن السودا یعنی عبدالله بن سبا و یارانش بسیار یاد کرده اند و همچنین پس از قتل عثمان و پیش از این که علی(ع) برای ملاقات طلحه و زبیر برود، از آن ها نام برده اند و مورخان نوشته اند که آن ها پنهانی از علی و همراهانش برای افروختن جنگ توطئه کردند و وقتی یاران علی و مردان معاویه با هم روبرو شدند، یک مرتبه آتش جنگ را شعله ور ساختند. تعجب در این جاست که این مورخان وقتی از جنگ صفین بحث می کنند، از ابن سبا و یارانش ابدأ یاد نمی کنند. عدم ذکر مورخان از ابن سودا و یارانش در جنگ صفین، دلیل بر این است که موضوع این سبا و یارانش جعلی بوده و از مجعولاتی است که وقتی زدو خورد بین شیعه و سایر فرقه های اسلامی شدت کرد، دشمنان شیعه آن را شایع کرده اند که در اصول مذهب شیعه یک عنصر یهودی را داخل کنند، اما من بر این عقیده ام که ابن سودا یک شخصیت موهوم بوده، بر فرض این که وجود خارجی داشته، آن طوری که مورخان او را در دوره عثمان و سال اول خلافت علی(ع) مجسم کرده اند چندان مطرح نبوده است. ... حقیقت این است که دشمنی بین شیعیان و سنیان بعد از برقراری خلافت بنی العباس، در مجادله و تبلیغ و نشر دعوت، صورت های مختلف به خود گرفته است که در آن دروغ و نیرنگ زیاد به کار رفته است.»

بحث دیگری که در مورد عبدالله بن سبا و نقش وی در حوادث تاریخ دوره عثمان و خلافت علی بن ابیطالب(ع) مطرح شده است، توجه به نقش اشراف در تمام حوادث تاریخی است؛ دکتر علی الوردی بر این باور است اوضاع اجتماعی حاکم بر جامعه و مال اندوزی و اختلافات طبقاتی شدید عهد عثمان، مایه قیام گردیده است. وی عبدالله بن سبا و نقش وی را در در حوادث تاریخی،

مخلوق ثروتمندان و اشراف تن پرور اموی می داند. مشابه این اقدام در طول تاریخ معمول بوده است و چنین اتهاماتی را به تمام انقلابیون وارد ساخته اند. سخن وی چنین است:

«هر جنبش اجتماعی را، دشمنانش به تأثیر و تحریک اجنبی نسبت می دهند. باید دانست که ثروتمندان و آسایش طلبان، هر مرام جدیدی را منتسب به یک حرکت بیگانه می کنند. این اتهامات در مراحل مختلف تاریخی دیده شده است همچنان که در مورد حضرت محمد (ص) نیز چنین اتهاماتی را قریش وارد ساخته اند...»

بحث خود را در مورد عبدالله بن سبا به پایان می بریم و خوانندگان را برای تحقیق و مطالعه بیشتر به آثار محققان سنی و شیعه به ویژه جلد سوم کتاب ارزشمند الغدیر علامه امینی و کتاب «عبدالله بن سبا و چند داستان ساختگی دیگر» اثر مرتضی عسگری ارجاع می دهیم.

جغرافیای سیاسی اجتماعی تشیع

شیعه در عصر خلفای راشدین

نخستین مرحله از تاریخ سیاسی و اجتماعی شیعه با رحلت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - آغاز می شود و تا شهادت امیر المؤمنین - علیه السلام - ادامه می یابد. در آغاز این دوره مسأله خلافت و امامت به عنوان مهم ترین مسأله سیاسی و دینی در دنیای اسلام مطرح گردید و در پی اختلافاتی که در این باره پدید آمد شیعه به عنوان گروهی از مسلمانان که در مسأله امامت به نصب و نصّ نبوی قایل بودند نمایان شدند. و از سوی دیگر جمعی از مهاجران و انصار که در سقیفه بنی ساعده گرد آمده بودند تا در مورد خلیفه ی پیامبر و پیشوای مسلمانان تصمیم گیری کنند، پس از مجادلات و بحث هایی که میان آنان در گرفت، اکثریت آنها با ابوبکر به عنوان خلیفه ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و رهبر جامعه ی اسلامی بیعت کردند. بدین ترتیب ابوبکر زمام امور را در دست گرفت و دو سال و هفت ماه عهده دار این امر بود.

در ابتدای این دوره امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و معتقدان به امامت آن حضرت از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیدند و در موارد و مناسبت های مختلف به تبیین دیدگاه خود پرداختند. به نقل ابن قتیبه، به دستور ابوبکر امام علی - علیه السلام - را احضار کردند و از او خواستند تا با ابوبکر بیعت کند. امام علی - علیه السلام - به آنان فرمود:

«انا احقّ بهذا الامر منکم، لا ابايعکم و انتم اولی بالبیعه لی» [۱]؛ من از شما به امر خلافت و رهبری سزاوارترم، من با شما بیعت نمی کنم، شایسته تر این است که شما با من بیعت کنید.

در این هنگام عمر و ابو عبیده بن جراح خطاب به امام علی - علیه السلام - سخنانی گفته و از او خواستند تا با ابوبکر بیعت کند، ولی امام - علیه السلام - بار دیگر این مطلب را که خلافت و امامت حق او و اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است را به آنان یادآور شد و فرمود:

«فو الله يا معشر المهاجرين، لنحن احقّ الناس به، لأننا اهل البيت و نحن أحقّ بهذا الأمر منكم ما كان فينا القارىء لكتاب الله، الفقيه فى دين الله، العالم بسنن رسول الله، المصطلع بامر الرعيه، المدافع عنهم الامور السيئه، القاسم بينهم بالسويّه، و الله، انه لفينا، فلا تتبعوا الهوى فتضلّوا عن سبيل الله، فتزادوا من الحق بعداً» [۲]؛ ای گروه مهاجران، به خدا سوگند، ما خاندان سزاوارترین مردم به امر خلافت و رهبری امت اسلامی هستیم. تا وقتی که در میان ما قاری قرآن کریم فقیه در دین خدا، عالم به سنت‌های رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -، توانمند در امر رهبری مردم، و مدافع آنان در ناملايمات، تقسیم کننده‌ی بیت المال در بین آنان به طور یکسان وجود داشته باشد؛ سوگند به خدا که چنین فردی در میان ما خاندان رسالت وجود دارد. پس از هوای نفس پیروی مکنید که گمراه شده و از حق دور خواهید شد.

پیروان و هواداران امام علی - علیه السلام - نیز در گفتگویی آشکار و روشنگر با ابوبکر اعتقاد خود را در مورد خلافت و امامت بلافصل علی - علیه السلام - بیان نمودند .

شیخ صدوق نام دوازده تن از مهاجران و انصار که در مورد امامت علی - علیه السلام -، با ابوبکر به احتجاج پرداختند را نقل کرده است. [۳] البته از عبارت وی به دست می‌آید که احتجاج کنندگان منحصر در دوازده نفر نبودند، زیرا پس از ذکر نام آنها گفته است: «و غیرهم» در پایان نیز پس از اشاره به سخنرانی زید بن وهب گفته است: «فقام جماعه بعده فتکلموا بنحو هذا». این گروه نخست با یکدیگر به مشورت پرداختند. نظر برخی از آنان این بود که هرگاه ابوبکر بر فراز منبر بالا رفت، او را از منبر فرود آورند، ولی عده‌ای دیگر این روش را نپسندیدند، و سرانجام تصمیم گرفتند با امیر المؤمنین - علیه السلام - در این باره مشورت کنند. امام - علیه السلام - آنان را از برخورد عملی و خشونت‌آمیز با ابوبکر بر حذر داشت. و یادآور شد که چنین برخوردی در آن شرایط مصلحت نیست. چنان که خود آن حضرت با اکراه بیعت را پذیرفت. بر این اساس از آنان خواست که روش صبر و مدارا را برگزینند، ولی به مسجد بروند و آنچه را از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در این باره شنیدند، به مردم ابلاغ کنند تا حجت خداوند بر آنان تمام شود.

آنان به سفارش امام - علیه السلام - عمل کرده وارد مسجد شدند، و یکی پس از دیگری قیام نمودند و با ابوبکر به احتجاج پرداختند. از آنجا که نقل مشروح سخنان آنان در این مجال نمی‌گنجد، نکات محوری احتجاج‌های آنان را یادآور می‌شویم:

۱- خالد بن سعید :

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ان! علیاً امیرکم من بعدی و خلیفتی فیکم. ان اهل بیتی هم الوارثون امری و القائمون

بأمر امتی.

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: علی بعد از من امیر شما و جانشین من در میان شما می باشد، به راستی که اهل بیت من وارثان امر من و بر پا دارندگان امور امت من می باشند.

۲- ابوذر غفاری :

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: الامر لعلی بعدی ثم الحسن و الحسین ثم فی اهل بیتی من ولد الحسین.
پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: مسئولیت امور بعد از من بر عهده علی - علیه السلام - است، بعد از او حسن و حسین و بعد از آنها نیز در میان فرزندان حسین خواهد بود.

۳- مقداد بن اسود:

قد علمت ان هذا الامر لعلی - علیه السلام - و هو صاحبه بعد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - .
مقداد: دانستم امر خلافت از برای علی است و او صاحب این امر بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می باشد.

۴- بریده اسلمی:

یا ابابکر! اما تذرک اذا امرنا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و سلّمنا علی علی - علیه السلام - یا مره المؤمنین.
بریده اسلمی: ای ابوبکر آیا به یاد داری که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به ما دستور داد که به علی با عنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم.

۵- عبدالله بن مسعود:

علی بن ابی طالب - علیه السلام - صاحب هذا الامر بعد نبیکم فاعطوه ما جعله الله له و لا ترتدوا علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین.
عبدالله بن مسعود: علی بن ابی طالب بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صاحب امر خلافت است، پس آنچه را که خداوند برای او داده به او بدهید و مرتد نشوید که دچار خسران می شوید.

۶- عمار یاسر:

یا ابابکر لاتجعل لنفسک حقاً، جعل الله عزّوجلّ لغيرک.

عمار یاسر به ابوبکر گفت: خلافت را برای خود قرار مده چون خداوند آن را برای غیر تو قرار داده.

۷- خزیمه بن ثابت :

آنی سمعت رسول الله يقول اهل بیتی یفرقون بین الحق و الباطل و هم الأئمه الذین یقتدی بهم.

۸ - ابوالهیثم بن تیهان:

قال النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - : اعلموا انّ اهل بیتی نجوم اهل الأرض فقدّموهم ولا تقدّموهم.

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: بدانید اهل بیت من ستارگان اهل زمین هستند، آنها را مقدم دارید و از آنها پیشی نگیرید.

۹- سهل بن حنیف:

انی سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال: امامکم من بعدی علی بن ابی طالب و هو انصح الناس لأمتی.
سهل بن حنیف می گوید: من شنیدم که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: امام شما بعد از من علی بن ابی طالب است و او ناصح ترین شخص برای امت من است.

۱۰- ابو ایوب انصاری :

قد سمعتم کما سمعنا فی مقام بعد مقام من نبی الله - صلی الله علیه و آله و سلم - انه (علی) - علیه السلام - اولی به منکم.
ابو ایوب انصاری: همانا شنیدم همان طوری که شنیدید بارها و بارها از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که علی - علیه السلام - به مقام خلافت اولی تر از شما بود.

۱۱- زید بن وهب :

وی و گروهی دیگر نیز سخنانی چون سخنان پیشین بیان کردند. [۴]

ابوبکر پیش از آن که از دنیا برود عمر را به جانشینی خود برگزید. به گفته‌ی ابن قتیبه، نخست در وصیت نامه‌ای که ابوبکر املا می‌کرد و عثمان بن عفان می‌نوشت عمر را به خلافت پس از خود برگزید، آنگاه دستور داد تا مردم اجتماع کنند، ابوبکر خطاب به آنان گفت: ای مردم چنان که می‌بینید من در آستانه‌ی سفر آخرت قرار دارم، و شما به رهبری نیاز دارید که زمام امور شما را عهده‌دار شود، نماز جماعت را برپا کند و با دشمنانتان بجنگد، اگر می‌خواهید من در این باره تصمیم بگیرم، و فردی را انتخاب کنم. آنان با درخواست او موافقت کردند. پس از آن که مردم متفرق شدند، عمر را احضار کرد و از او خواست تا وصیت نامه‌ی وی را برای مردم بخواند، پیش از آن که عمر نامه را بخواند، فردی به او گفت: در نامه چه نوشته شده است؟ عمر گفت نمی‌دانم، آن مرد گفت ولی من می‌دانم، در روز نخست تو ابوبکر را به رهبری برگزیدی، و اینک او تو را به رهبری برگزیده است. [۵]

خلافت عمر ده سال ادامه یافت. در این دوران در ارتباط با شیعه تحول خاصی رخ نداده است، شیعیان به پیروی از امیر المؤمنین - علیه السلام - روش مدارا و مماشات با دستگاه خلافت را برگزیده بودند، و از طرف دستگاه خلافت نیز در مورد امام علی - علیه السلام - و شیعیان روش خشونت‌آمیزی گزارش نشده است، بلکه در مشکلات و مسایل علمی و سیاسی از رأی و نظر امام علی - علیه السلام - کاملاً بهره‌گیری می‌شد.

تا آنجا که گفته شده است عمر هفتاد بار جمله «لو لا علی، لهلک عمر» را تکرار کرده، و نیز گفته است: «اللهم لا تبغنی لمعظله لیس لها ابن ابی طالب» [۱] و چنانکه در نهج البلاغه آمده است، در جریان جنگ مسلمانان با ایرانیان، عمر شورای نظامی تشکیل

داد و امام علی - علیه السلام - یکی از اعضای آن شورا بود. اعضای شورا دیدگاه‌های خود را اظهار کردند، و عمر رأی امام - علیه السلام - را برگزید. [۲]

پس از عمر، با طرحی که وی به عنوان شورای شش نفره آماده کرده بود، عثمان به خلافت برگزیده شد. وی دوازده سال زمام خلافت را در دست داشت. در دوران خلافت او کارهایی صورت گرفت که بر خلاف سنت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و نیز مخالف رویه‌ی دو خلیفه‌ی پیشین بود و همین امر سبب نارضایتی و خشم مسلمانان گردید. وی خویشاوندان خود را بر مناصب حکومتی برگزید و از اموال بیت المال به آنان بذل و بخشش می‌کرد، ابوذر را از مدینه به شام و سپس به ریزه تبعید کرد، حکم بن عاص را که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - از مدینه تبعید کرده بود، به مدینه باز گرداند و مورد محبت و اکرام قرار داد، ولید بن عقبه را والی کوفه کرد و آنگاه که او در حال مستی با مردم نماز جماعت صبح را چهار رکعت خواند، وی را از این مقام عزل نکرد، با عبدالله بن مسعود با خشونت رفتار کرد و قضایای دیگری از این قبیل. [۳]

این رفتارها خشم بسیاری از مسلمانان را برافروخته بود، در این میان اصحاب و یاران امیر المؤمنین - علیه السلام - که می‌دیدند در مسیر خلافت و رهبری چه انحراف بزرگی رخ داده است و آثار ناگوار آن یکی پس از دیگری نمایان می‌شود، فرصت را مناسب دانسته و در مورد امامت و رهبری امام علی - علیه السلام - دست به روشنگری و تبلیغ زدند. چنان که روزی ابوذر در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به سخنرانی پرداخت و درباره‌ی فضایل اهل بیت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - سخن گفت، آنگاه گفت: علی بن ابی طالب وصی محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - و وارث علم او است، ای امتی که پس از پیامبر خود دچار حیرت شدید، اگر آن کسی را که خداوند مقدم داشته، شما نیز بر دیگران مقدم می‌داشتید، و به ولایت و وراثت اهل بیت پیامبر خویش اقرار می‌کردید، در بهترین شرایط مادی و معنوی به سر می‌بردید، اما اینک که بر خلاف حکم خداوند عمل کردید، پی آمد کار خود را بچشید. [۴]

یاران امیر المؤمنین - علیه السلام - حتی در نخستین روزهایی که عثمان به خلافت برگزیده شد، چنین انحرافات را احساس کرده بودند، یعقوبی می‌نویسد: در اولین روزهایی که عثمان به خلافت برگزیده شده بود، روزی، مقداد بن اسود را در مسجد دیدند که با نهایت تأسف و اندوه می‌گفت: از قریش در شگفتم که امر رهبری را از اهل بیت پیامبر خویش دور کردند، در حالی که نخستین مؤمن، داناترین فرد به دین خدا، و آگاه‌ترین افراد به طریق مستقیم؛ یعنی، پسر عموی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در بین آنهاست. آنان در این کار خیر و صلاح امت را نمی‌خواستند، بلکه دنیا را بر آخرت خویش برگزیدند. [۵]

پس از عثمان، مسلمانان با امیر المؤمنین علی - علیه السلام - به عنوان خلیفه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و پیشوای امت اسلامی، بیعت کردند، و بدین وسیله امام - علیه السلام - که از جانب خداوند و توسط پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - به مقام خلافت و امامت منصوب شده بود، و تا این زمان در اثر غفلت و بی‌توجهی برخی و طرح و نقشه‌ی برخی دیگر

فرصت در دست گرفتن زمام رهبری امت اسلامی از او سلب شده بود، و آن حضرت نیز به جهت رعایت مصالح اسلام و مسلمانان از متوسل شدن به زور و خشونت پرهیز می‌کرد، و صرفاً در مواقع مناسب به بیان حقیقت می‌پرداخت. اینک پس از گذشت بیست و پنج سال زمام خلافت و امامت که حق مشروع آن حضرت بود، به دست او سپرده شد. [۶] اما افسوس که این کار بسیار دیر صورت گرفت، و در طول این دوران اشتباهات و انحرافات بسیاری در امر حکومت و رهبری رخ داد و امکانات و زمینه‌های بسیاری از دست رفت، و اکنون رهبری درست جامعه که صرفاً بر اساس کتاب و سنت استوار باشد، کاری بس دشوار می‌نماید، اما امام - علیه السلام - که جز به رضایت خداوند و مصلحت اسلام و مسلمانان نمی‌اندیشید، خود را به پذیرش بیعت مردم و متصدی شدن امر امامت ملزم می‌بیند. چنانکه فرموده است:

«لولا حضور الحاضر و قیام الحجّه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء الاّ یقاتوا علی کظّه ظالم و لا سغب مظلوم لألقیت حبلها علی غاربها و آخرها بکأس أولها و لألفیتهم دنیاکم هذه أزهّد عندی من عطفه عنز.» [۷]

اما، اینک نیز بار دیگر عنصر جهالت و غفلت از یک سوی، و شیطنت و نیرنگ از سوی دیگر مانع از آن شد که درخت تناور و بارآور عصمت و حکمت در عرصه‌ی رهبری جامعه‌ی اسلامی کاملاً سایه گستر و بارآور شود.

اولاً: جنگ‌های داخلی پیاپی را بر امت اسلامی تحمیل کردند، و ثانیاً: با به شهادت رساندن امام علی - علیه السلام - جامعه‌ی اسلامی را از رهبری بی‌بدیل آن حضرت محروم ساختند. چنان که امام - علیه السلام - خود در این باره فرموده است: «فلما نهضت بالامر نکث طائفه و مرقت اخری و قسط آخرون» مقصود از ناکثان اصحاب جمل، و مارقان، خوارج نهروان و قاسطان معاویه و اصحاب او هستند.

امام - علیه السلام - به این مطلب که انگیزه‌های دنیا گرایانه موجب چنین فتنه‌هایی شد اشاره کرده و فرموده است: گویا آنان کلام خداوند را نشنیدند که می‌فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» [۸]؛ سپس می‌افزاید: چرا آنان این کلام الهی را شنیده‌اند، ولی دنیا در چشم آنان آراسته گردیده و دل‌های آنان را ربوده است.

«ولکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها» [۹]

در این زمان، اگر چه شیعیان در اظهار عقاید خویش از آزادی کامل برخوردار بودند، و از این جهت از دستگاه حکومت و دیگران تقیه نمی‌کردند، اما حوادث و آشوب‌های یاد شده، فرصت و مجال آن که آنان بتوانند در بسط و نشر عقاید و اندیشه‌های خود به گونه‌ای ایده‌آل عمل کنند را از آنان گرفت. البته، امام علی - علیه السلام - از فرصت به دست آمده حداکثر استفاده را نمود و علاوه بر این که با رفتار معصومانه خویش چهره‌ی اسلام راستین را به بشریت نمایاند، معارف والا و بالای بسیاری را نیز بیان نمود که اینک به عنوان یکی از گرانبهاترین میراث‌های علمی و دینی جهان اسلام و بلکه فرهنگ و تمدن بشری به شمار می‌رود.

پی نوشت اول

[۱] الامامه و السياسه: ۱۸/۱.

[۲] همان، ص ۱۹.

[۳] آنان عبارتند از: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، عبدالله بن مسعود، بریده اسلمی (از مهاجران)، و خزیمه بن ثابت، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، ابو الهیثم بن تیہان و زید بن وهب (از انصار).

[۴] شیخ صدوق، الخصال، ابواب اثنی عشر، حدیث ۴.

[۵] الامامه و السياسه: ۲۴/۱ - ۲۵.

دوم

[۲] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۶.

[۳] تاریخ یعقوبی: ۷۰/۲ - ۷۱؛ الامامه و السياسه: ۳۵/۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۷.

[۴] تاریخ الیعقوبی، ج ۱۲، ص ۶۷ - ۶۸.

[۵] همان، ص ۵۷.

[۶] امام - علیه السلام - خود در این باره فرموده است: «الآن اذ رجع الحق إلى اهله و نقل الی منتقله». نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲،

اگر چه سید رضی گفته است امام - علیه السلام - این سخنان را پس از بازگشت از صفین بیان کرده است، ولی همانگونه که ابن ابی الحدید یادآور شده، این سخنان با آن موقعیت مناسبتی ندارد، چرا که در جریان صفین با نیرنگ عمرو بن عاص و ساده لوحی خوارج امر به مردم مشتبه گردید، و حق به اهلش سپرده نشد، و سید رضا صرفاً آنچه را به او رسیده، نقل کرده است و گویا در

نقل این مطلب توسط راویان اشتباهی رخ داده است، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۴۷/۱.

[۷] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳ (ششقیه)

[۸] قصص/۸۳.

[۹] نهج البلاغه، خطبه‌ی ششقیه.

شیعه در عصر امویان

حکومت بنی امیه با زمامداری معاویه بن ابی سفیان در سال ۴۱ هجری آغاز گردید. و در سال ۱۳۲ هجری با زمامداری مروان حمار پایان یافت. در این دوره شیعیان در شرایط بسیار سخت و ناگواری زندگی می کردند. اما فراز و فرودهایی را نیز در برداشت؛ فشار و سخت گیری در قسمتی از این دوران فزاینده تر و دردناک تر بود. در مجموع می توان عصر امویان را به دو دوره ی کلی تقسیم کرد. دوره ی قبل از قیام کربلا، و دوره پس از قیام کربلا. این تقسیم بندی بر این اساس است که قیام کربلا تأثیر بسزایی در افکار و عواطف مسلمانان گذاشت و حکومت بنی امیه را با چالش جدی مواجه ساخت. اینک به اختصار در مورد شرایط شیعه در این دو دوره سخن خواهیم گفت:

الف) پیش از قیام کربلا

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن مجتبی علیه السلام، عهده دار امر امامت گردید. امامت آن حضرت تا سال پنجاه هجری که با نقشه ی معاویه و توسط همسرش جعدۀ دختر اشعث بن قیس به شهادت رسید، ادامه یافت. دوران خلافت ظاهری امام حسن علیه السلام چند ماه بیش نبود. (۱) معاویه بن ابی سفیان با آن حضرت به عنوان خلیفه پیامبر و امام مسلمانان بیعت نکرد، بلکه دست به شورش زد و چون در میان گروه های مختلف با گرایش های اعتقادی و روحی مختلف وجود داشت، و از طرفی معاویه با دسیسه های گوناگون وحدت و انسجام کسانی را که با آن حضرت بیعت کرده بودند در هم شکست، و کار به جایی رسید که در اثر نفوذ نفاق و دنیاگرایی بسیاری از آنان تصمیم گرفتند که امام مجتبی علیه السلام را، خود، تسلیم معاویه کنند، با توجه به چنین شرایط و احوالی امام علیه السلام مصلحت را در این دانست که پیشنهاد صلح که از طرف معاویه مطرح شده بود، را بپذیرد، البته با شرایطی که توسط امام علیه السلام تعیین گردید. از جمله شرایط این بود که معاویه و هواداران او از سبّ و ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علیه السلام دست بردارند و به شیعیان و هواداران آن حضرت آزاری نرسانند، و حقوق آنان، از بیت المال را به آنها بپردازند.

معاویه این شرایط را پذیرفت اما به آنها عمل نکرد. هنگامی که به نُخَیله (۲) رسید برای مردم سخنرانی کرد و آشکارا به آنان گفت: من با شما جنگ نکردم نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج به جای آورید و زکات بپردازید، شما خود این کارها را انجام می دهید، من با شما جنگ کردم تا فرمانروایی بر شما را به دست آورم، و خداوند به رغم خواست شما آن را به من عطا کرد. آگاه باشید که من به قول و قرارهایی که با حسن بن علی علیه السلام گذاشته ام عمل نخواهم کرد. (۱)

۱- یعقوبی آن را دو ماه و به قولی چهار ماه نقل کرده است، تاریخ الیعقوبی: ۱۲۱ / ۲؛ ولی مطابق نقل سیوطی مدت خلافت

ظاهری آن حضرت پنج تا شش ماه بوده است. تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۲.

۲- نُخيله مکانی است در نزدیکی کوفه، معجم البلدان: ۲۷۸/۵.

۳- الارشاد، شیخ مفید: ۱۴/۲، در مورد صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و تحلیل عملی و تاریخی آن به کتاب «صلح

الحسن» تألیف شیخ راضی آل یاسین، رجوع شود.

امام حسن مجتبی علیه السلام پس از معاهده‌ی صلح به مدینه بازگشت و تا پایان عمر در آنجا اقامت گزید و با روش‌های مناسب شیعیان را هدایت و رهبری می‌کرد، چنان که در مسایل علمی و دینی تا آنجا که شرایط سیاسی اقتضا می‌کرد، از علم و دانش آن حضرت بهره می‌گرفتند، اما البته شرایط سیاسی بسیار سختی بر جهان اسلام حاکم شده بود. تا آنجا که داشتن هر گونه ارتباط دوستانه با خاندان علی علیه السلام از طرف دستگاه اموی که معاویه آن را رهبری می‌کرد، جرمی نابخشودنی به شمار می‌رفت. ابن ابی الحدید از ابوالحسن مدائنی در کتاب «الاحداث» نقل کرده است که معاویه پس از آن که زمام امور مسلمانان را در دست گرفت در بخش‌نامه‌هایی که به عمال حکومتی خود در شهرهای مختلف سرزمین اسلامی نوشت، به آنان دستور داد تا بر شیعیان با نهایت شدت و خشونت برخورد کنند، نام آنان را از دیوان حذف کند و حقوق آن‌ها را از بیت المال قطع کنند، و هر کس که به اظهار محبت خود با علی بن ابی طالب علیه السلام اقدام کند، مورد شکنجه و آزار قرار گیرد. در پی این دستورهای معاویه زندگی بر شیعیان - به ویژه شیعیان کوفه - بسیار سخت شده بود، و از خوف جاسوس‌های معاویه و عمال او ناامنی همه جا را فرا گرفته بود، و حتی افراد به خدمتگزاران خود اعتماد نداشتند.

از سوی دیگر، در مقابل ممنوع کردن نقل فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام دستور داد تا در مورد فضایل و مناقب عثمان بسیار سخن گفته شود، و هواداران او مورد نهایت محبت و اکرام قرار گیرند. بالاتر از این، دستور داد تا در برابر فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام برای دیگر صحابه و به ویژه خلفای سه گانه پیشین فضایی وضع و نشر داده شود. تا بدین وسیله از برجستگی شخصیت علی علیه السلام کاسته شود. در پی این دستورها احادیث ساختگی بسیاری در جامعه‌ی اسلامی رواج پیدا کرد.

روش معاویه در این باره پس از وی نیز ادامه یافت، و چنان که ابن عرفة معروف به نبطیه که از اکابر محدثان است گفته: بیشتر

احادیث ساختگی فضایل صحابه در دوران بنی امیه جعل گردید. آنان می‌خواستند به این وسیله از بنی هاشم انتقام بگیرند. (۱)

امام علیه السلام خود از این پدیده‌ی زشت و ناگوار خبر داده بود، چنان که فرموده است: اَمَّا اَنْتَ سَيَظْهَرُ عَلَيَّكَ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ

الْبُلْعُومِ، مُنْذَحِقُ الْبَطْنِ،... الا و اَنْتَ سَيَأْمُرُكَم بِسَيِّئِ الْبِرَاءَةِ مَنِّي... «(۲) آگاه باشید که فردی بر شما غلبه

خواهد کرد و به شما دستور خواهد داد که سب مرا بگوئید و از من تبری جوئید. در این که مقصود از این فرد چه کسی است

اختلاف است.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ۱۱ / ۴۴ - ۴۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ی ۵۷.

برخی گفته‌اند مقصود زیاد بن ابیه است، و برخی گفته‌اند مقصود حجاج بن یوسف ثقفی است و برخی دیگر آن را بر معاویه منطبق کرده‌اند. ابن ابی الحدید همین رأی را برگزیده است، وی سپس به تفصیل در مورد دستور مؤکد معاویه بر سبّ علی بن ابی طالب علیه السلام و بیزاری جستن از او سخن گفته است. وی در ادامه از محدثان و روایانی یاد کرده است که معاویه آنان را اجیر کرده بود تا روایاتی را در مذمت امیرالمؤمنین علیه السلام جعل کنند که سمره بن جندب از جمله‌ی آنها است (۱). به سمره بن جندب یکصد هزار درهم پرداخت تا بگوید آیه‌ی «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاء الدنیا...» در شأن علی علیه السلام و «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» در شأن ابن ملجم مرادی نازل شده است.

کوتاه سخن آن که در دوران زمامداری معاویه که تا سال ۶۰ هجری ادامه داشت، شیعیان در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کردند و فجیع‌ترین جنایات‌ها توسط عمال معاویه و به دستور وی بر آنان وارد می‌شد و بسیاری از شخصیت‌های برجسته شیعه مانند حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی، رشید هجری، عبدالله حضرمی و دیگران به دستور وی به شهادت رسیدند. (۲) با این حال شیعیان جان برکف، هرگونه فشار و شکنجه‌ای را تحمل کرده و در دفاع از ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان او از پای ننشستند، و عاشقانه در این راه جان باختند، و جامه‌ی پرافتخار شهادت را بر تن پوشیدند.

۱- شرح نهج البلاغه، چهار جلدی، ج ۱، ص ۳۵۵ - ۳۶۱، شرح خطبه ی ۵۶.

۲- ر.ک: حیاة الامام الحسین علیه السلام : ۱۶۷ / ۲ - ۱۷۵.

معاویه بر خلاف آنچه در عهد نامه‌ی صلح با امام حسن علیه السلام پذیرفته بود که کسی را به عنوان جانشین خود تعیین نکند، فرزندش یزید را به عنوان جانشین خود برگزید و از مردم برای او بیعت گرفت. اگر چه این عمل وی با مخالفت عده‌ای از شخصیت‌های صاحب نام جهان اسلام در آن روز مواجه شد، ولی وی به این گونه مخالفت‌ها اعتنایی نکرد و با استفاده از روش تهدید و تطمیع مقصود خود را عملی ساخت.

امام حسین علیه السلام که از سال پنجاهم هجری پس از شهادت امام حسن علیه السلام عهده‌دار امر امامت بود، با این که به روش امام حسن علیه السلام در برخورد با معاویه پایبند بود و دست به قیام نزد، اما در مواقع مناسب دست به افشاگری می‌زد و مظالم و مفسد او و عمالش را برای مردم بازگو می‌کرد. از جمله در پاسخ نامه‌ای که معاویه برای آن حضرت نوشته بود و او را از مخالفت با خود برحذر داشته بود مطالب ذیل را به معاویه نوشت و او را مورد ملامت و نکوهش شدید قرار داد:

۱- تو قاتل حجر بن عدی و اصحاب او هستی که همگی از عابدان و پرهیزگاران بودند و با بدعت‌ها مخالفت می‌کردند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمودند.

۲- تو عمرو بن حمق را به قتل رساندی آن صحابی جلیل‌القدری که از کثرت عبادت بدنش نحیف و رنجور شده بود.

۳- زیاد بن ابیه را (که نطفه‌اش نامشروع بود) (۱) برادر خود خواندی و او را بر جان و مال مسلمانان مسلط کردی.

پی نوشت ۱: زیاد به طور نامشروع از نطفه‌ی ابوسفیان متولد شده است، مادرش کنیزی از بنی‌عجلان بود که ابوسفیان به طریق نامشروع با وی در آویخت، و زیاد از او متولد شد. در حالی که حکم اسلام این است که الولد للفراش و للعاهر الحجر. در این باره به تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷ رجوع شود.

۴- عبدالله بن یحیی حضرمی را به جرم این که بر دین و مذهب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است به شهادت رساندی، و مگر دین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام جز دین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است، همان دینی که تو به نام آن بر مردم حکومت می‌کنی.

۵- فرزندان یزید که میگسار و سگ‌باز است را به رهبری مسلمانان برگزیده‌ای .

۶- مرا از فتنه‌انگیزی در میان مسلمانان بر حذر داشته‌ای، از نظر من فتنه‌ای بدتر از حکومت تو برای مسلمانان وجود ندارد، و من عملی را بهتر از جهاد با تو نمی‌شناسم. (۱)

ب) پس از واقعه‌ی کربلا

با مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری فرزندش یزید که معاویه او را به جانشینی خود برگزیده و از مردم برای او بیعت گرفته بود، زمام حکومت بر جهان اسلام را در دست گرفت، او تصمیم گرفت تا از مردم مدینه و خصوصاً چند فرد برجسته بیعت بگیرد که امام حسین علیه‌السلام از جمله‌ی آنان بود. امام علیه‌السلام بیعت با او را نپذیرفت و مدینه را به قصد مکه ترک گفت. چند ماه در مکه اقامت گزید و آن‌گاه که از قصد یزید و عمال او باخبر شد که می‌خواستند به صورت ناگهانی در مراسم حج امام علیه‌السلام را به قتل برسانند و بدین وسیله او را که مانع جدی بزرگی بر سر راه مقاصد نامشروع خود می‌دانستند، از میان بردارند، امام علیه‌السلام مکه را به قصد کوفه ترک گفت. از آن روی کوفه را برگزید که مردم آن غالب از شیعیان بودند و آنان امام علیه‌السلام را دعوت کرده و در نامه‌های مکرر وفاداری خویش را نسبت به آن حضرت و بیزاری خود را از یزید اعلان کرده بودند. اما تهدیدها و تطمیع‌های عبیدالله بن زیاد که از طرف یزید حکمران کوفه شده بود تصمیم بیشتر آنان را دگرگون ساخت و در نتیجه واقعه‌ی

خونین کربلا شکل گرفت و امام حسین علیه‌السلام و یاران فداکارش مظلومانه و غریبانه به شهادت رسیدند، و زنان و فرزندانشان اسیر یزیدیان گردیدند.

۱- الامامه و السياسة: ۱ / ۱۵۵ - ۱۵۷.

واقعه‌ی خونین کربلا اگر چه به ظاهر با پیروزی یزید و دستگاه حکومت بنی‌امیه، و شکست امام حسین علیه‌السلام و یارانش به پایان رسید، اما در واقع نقطه‌ی عطف بزرگی در تاریخ اسلام و حیات تشیع بود، و تحولی بس عظیم را در جهان اسلام در پی داشت، اذهان خفته‌ی مسلمانان را بیدار کرد، و دد منشی و دین ستیزی بنی‌امیه و بزرگ منشی و حق‌طلبی امام حسین علیه‌السلام و یارانش را برای مردم آشکار نمود. این نهضت بزرگ توانست نقشه‌ها و تلاش‌های بیست ساله معاویه و عمال او در محو نام خاندان علی علیه‌السلام و ناحق جلوه دادن تشیع را خنثی سازد. چنان که مورخان - اعم از شیعه و اهل سنت نوشته‌اند واقعه‌ی خونین کربلا تأثیر شگرفی در ایجاد نفرت و انزجار در قلوب مسلمانان نسبت به یزید و حکومت اموی بر جای گذاشت، و از سوی دیگر دل‌ها را متوجه اهل بیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نمود، و محبوبیت آنان را دو چندان ساخت.

مورخان نوشته‌اند: پس از واقعه‌ی کربلا عبیدالله بن زیاد که آثار افشاگری و رسوایی دستگاه حکومت اموی را مشاهده کرد، و از عواقب آن بیمناک بود از عمر بن سعد خواست تا نامه‌ای را که در آن مأموریت کشتن امام حسین علیه‌السلام را به وی داده بود، پس دهد. اما عمر سعد از آن امتناع ورزید، و در برابر اصرار ابن زیاد گفت: آن نامه را فرستاده‌ام تا برای مردم مدینه بخوانند و مرا در انجام این جنایت معذور دارند! سپس افزود، به خدا سوگند من تو را از عواقب این کار برحذر داشتم. و آن گونه با تو خیر خواهانه سخن گفتم که اگر با پدرم چنین کردم، حق پدری او را ادا کرده بودم. عثمان برادر عبیدالله سخن ابن سعد را تأیید کرد و گفت دوست می‌داشتم فرزندان زیاد تا قیامت با ذلت زندگی می‌کردند و در کشتن حسین شریک نمی‌شدند. (۱)

ابن اثیر نوشته است: آن‌گاه که سر امام حسین علیه‌السلام را نزد یزید آوردند، ابن زیاد اظهار خشنودی کرد و او را گرامی داشت. اما پس از اندکی اوضاع علیه یزید تغییر کرد و سب و لعن مردم متوجه او گردید. وی به ناچار اظهار پشیمانی می‌کرد و ابن زیاد را مورد لعن و نکوهش قرار می‌داد و می‌گفت او در برخورد با حسین علیه‌السلام راه افراط را برگزید. زیرا حسین علیه‌السلام از او خواسته بود که از بیعت او با یزید در گذرد و اجازه دهد تا او در یکی از مناطق مرزی زندگی کند، ولی ابن زیاد درخواست او را نپذیرفت، و او را به قتل رساند. و خشم مردم را علیه من برانگیخت. (۲)

خواه این گونه اظهار ندامت‌ها واقعی باشد یا ظاهری و نمایشی، این حقیقت را روشن می‌سازد که قیام امام حسین علیه‌السلام و شهادت او و یارانش، و اسارت زنان و کودکان تأثیر شگرفی در روشن شدن حقایق برای مردم داشته تا آن‌جا که حتی در سرزمین

شام که سال‌های طولانی علیه امام علی علیه‌السلام و خاندانش تبلیغ شده و مرکز حکومت معاویه و یزید بوده است، فضای عمومی علیه بنی‌امیه و به نفع خاندان رسالت تغییر کرد.

پی نوشت ۱: تاریخ طبری: ۶/ ۲۶۸، حوادث سال ۶۱؛ تاریخ الشیعه، ص ۲۹.

پی نوشت ۲: تاریخ ابن اثیر: ۲/ ۵۷.

اگر تاکنون دستگاه حکومت اموی، امام حسین علیه‌السلام و یارانش را خارج از دین اسلام و شورشگر علیه خلیفه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی می‌کرد و با این شعار فریبنده، علویان و شیعیان را تحت شکنجه و آزار قرار می‌داد، اما اینک امام حسین علیه‌السلام شعار امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با بدعت و فساد دستگاه حکومت اموی و اصلاح امت اسلامی را مطرح کرده و با هزینه‌ی سنگین شهادت و اسارت آن را در فرهنگ عمومی مسلمانان آن زمان تزریق و ترویج نموده و از آن پس راه مبارزه و جهاد با امویان را به روی آزادمنشان گشود. و نه تنها شیعیان دست به قیام‌های پیاپی علیه بنی‌امیه زدند، بلکه فرقه‌های دیگری چون قدریه و معتزله نیز این روش را برگزیدند. قیام‌هایی چون قیام عده‌ای از شیعیان کوفه به رهبری سلیمان بن سرد خزاعی، قیام مختار، و قیام زید بن علی همگی از قیام عاشورا الگو می‌گرفتند.

کوتاه سخن آن که با قیام خونین کربلا روحیه‌ی جرأت و شهامت و شهادت‌طلبی و آزادی‌خواهی در مسلمانان و خصوصاً شیعیان بیدار شد، و از آن پس خواب راحت راه، هر چند به قیمت زندانی شدن، تحمل شکنجه و شهادت در راه خدا، بر زمامداران اموی حرام کردند. البته، در این دوران فراز و نشیب‌های بسیاری رخ داده است که نقل و بررسی آنها در این مجال نمی‌گنجد.

نکته دیگری که در این دوران قابل تأمل و تحقیق است، روشی است که ائمه‌ی اهل بیت علیه‌السلام در مبارزه با دستگاه حکومت اموی از یک سو، و رهبری فکری، اجتماعی و تربیتی جامعه‌ی اسلامی از سوی دیگر برگزیده بودند. امام زین‌العابدین علیه‌السلام که مدت سی و پنج سال پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام عهده‌دار امر امامت بود روش مبارزه‌ی منفی با امویان را برگزیده بود، اهتمام او بر این بود که واقعه‌ی کربلا را در برابر دیدگان مردم مجسم سازد، و آن را زنده نگاه دارد. تا از این رهگذر نفرت و خشم عمومی را علیه بنی‌امیه برانگیزد، بدین جهت به هر مناسبتی از واقعه‌ی جانگداز کربلا یاد می‌کرد و اشک می‌ریخت. و از سوی دیگر از طریق دعا معارف بلند اسلامی را در فرهنگ جامعه‌ی اسلامی تزریق و ترویج می‌نمود، در دعا‌های آن حضرت عرفان، حکمت، اخلاق فردی و اجتماعی، ظلم ستیزی به یکدیگر گره خورده و بدون آن که حساسیت دستگاه حکومت اموی را بر انگیزد نقش امامت را در رهبری اصیل امت اسلامی به بهترین وجه ایفا نمود، پس از قیام کربلا جامعه‌ی اسلامی به اعتراض آشکار و قیام مسلحانه امام معصوم علیه‌السلام نیاز نداشت، این رسالت خطیر را امام حسین علیه‌السلام به عالی‌ترین وجه انجام داد، نیاز

جامعه‌ی اسلامی در آن زمان این بود که از آن قیام خونین به بهترین وجه در جهت مصالح اسلام و مسلمانان بهره‌برداری شود. و

امام سجاد علیه‌السلام این نقش را به وجه احسن ایفا کرد.

امام سجاد علیه‌السلام در کنار زنده نگاه داشتن قیام کربلا و تبیین معارف ناب اسلامی در قالب دعا، شاگردانی را نیز تربیت کرد که پاسخگوی نیازهای کلامی، فقهی و تفسیری جامعه‌ی اسلامی باشند. امام علیه‌السلام به ویژه در دورانی که میان بنی امیه و عبدالله بن زبیر (۱) در امر حکومت نزاع و درگیری رخ داده بود از این فرصت به خوبی استفاده کرد .

۱- عبدالله بن زبیر پس از هلاکت یزید در مکه خروج کرد و زمام حکومت را به دست گرفت. مردم سرزمین حجاز، یمن، عراق و خراسان با او بیعت کردند، اما مردم شام و مصر با معاویه فرزند یزید بیعت کردند. اما حکومت معاویه بن یزید دیری نپایید و مردم مصر و شام نیز با عبدالله بن زبیر بیعت کردند. حکومت وی نه سال ادامه یافت و سرانجام در سال ۷۳ هجری توسط حجاج به قتل رسید. و عبدالملک بن مروان زمام امور را به دست گرفت. تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۲.

در زمان امام سجاد علیه‌السلام در مدینه فقهای غیر شیعه احکام اسلامی را مطابق آرای خود برای مردم بیان می‌کردند. امام علیه‌السلام نیز شاگردانی داشت که آرای امام علیه‌السلام را بازگو می‌نمودند، اگر چه تظاهر به شیعه بودن خود نمی‌کردند. قاسم بن محمد ابی‌بکر، و سعید بن مسیب از آن جمله بودند. (۱) و قیس بن ماصر از متکلمان برجسته شیعه علم کلام را نزد امام زین‌العابدین علیه‌السلام آموخته بود. (۲)

جابر بن عبدالله انصاری، عامر بن واثله‌ی کنانی، سعید بن مسیب، سعید بن جهان کنانی، از شاگردان صحابی امام سجاد علیه‌السلام و سعید بن جبیر، محمد بن جبیر بن مطعم، ابو‌خالد کابلی، قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم و حسن فرزندان محمد بن حنفیه، حبیب بن ابی‌ثابت، ابو یحیی اسدی، سلمه بن دینار، و ابو‌حازم اعرج از شاگردان تابعی آن حضرت علیه‌السلام بودند. (۳)

شیخ طوسی در کتاب رجال خود کسانی که از آن حضرت نقل روایت کرده‌اند را طبق حروف الفبا نقل کرده و عدد آنها به ۱۷۵ نفر می‌رسد که برخی صحابی و برخی تابعی هستند. (۴)

۱- تاریخ الشیعه، ص ۳۸.

۲- صول کافی، ج ۱، کتاب الحجّه، باب الاضطرار الی الحجّه، حدیث ۴.

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۴.

۴- رجال شیخ طوسی، ص ۸۱ - ۱۰۱.

پس از امام زین العابدین علیه السلام فرزندش ابوجعفر محمد بن علی ملقب به باقر عهده‌دار منصب امامت گردید، و تا سال ۱۱۴ هجری که به دستور هشام بن عبدالملک به شهادت رسید شیعیان را رهبری می‌کرد، در زمان آن حضرت شرایط سیاسی نسبت به دوران قبل از وی تا حدودی مناسب‌تر بودند بدین جهت مردم، به ویژه راویان و دانشمندان، ارتباط بیشتری با او داشتند، و احادیث فراوانی را از وی نقل کرده‌اند. اصولاً، مطابق حدیثی که از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از ولادت امام باقر علیه‌السلام خبر داده و لقب باقر (شکافنده‌ی دانش) را رسول خدا علیه‌السلام به حضرت باقر علیه‌السلام داده است.

امام باقر علیه‌السلام با بهره‌گیری مناسب از فرصت به دست آمده نهضتی علمی و فرهنگی را پایه‌گذاری کرد که پس از او توسط امام صادق علیه‌السلام به اوج خود رسید. جابر بن یزید جعفی پنجاه هزار حدیث، و محمد بن مسلم سی هزار حدیث از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده‌اند. تعداد صحابه و تابعین که از امام باقر علیه‌السلام حدیث نقل کرده‌اند، مطابق آنچه شیخ طوسی در کتب رجال خود آورده است، ۴۶۶ نفر می‌باشد. در زمان امام باقر علیه‌السلام فرقه‌های دینی و کلامی نیز در جهان اسلام پدید آمده بودند. و امام علیه‌السلام با آنان مناظره و احتجاج می‌کرده است. نمونه‌هایی از آن‌ها را مرحوم طبرسی در کتاب «الاحتجاج» خود نقل کرده است. (۱)

۱- ر.ک: الفصول المهمّة، ص ۲۱۰ - ۲۲۱؛ الارشاد، ص ۱۵۷ - ۱۶۸؛ تاریخ الشیعة، ص ۴۲ - ۴۳؛ اعیان الشیعة: ۱ / ۶۵۰ - ۶۵۹؛ الاحتجاج: ۲ / ۳۲۱ - ۳۳۱.

کوتاه سخن آن که پس از قیام امام حسین علیه‌السلام و تحولاتی که در دوران امام سجاد علیه‌السلام رخ داد و در پی قیام‌های شیعیان و شورش‌هایی که علیه دستگاه حکومت اموی واقع شد، فضای اختناق که در دوران قبل از قیام کربلا بر جامعه‌ی اسلامی حاکم بود، شکسته شد و در پی بحث‌ها و مجادلات فکری، فرقه‌ها و مذاهب مختلفی پدید آمدند، و امام باقر علیه‌السلام که برجسته‌ترین شخصیت علمی زمان خویش بود، افکار و انظار محدثان و دانشمندان جهان اسلام را به خود جلب کرد و حقایق بلندی را در زمینه معارف و احکام اسلامی تبیین نمود. روشن است که در پرتو چنین فضایی شیعه از نظر سیاسی، فشار و سختی‌های کمتری را نسبت به دوره‌های گذشته متحمل شده است. اگر چه طبیعت دستگاه حکومت اموی که بر مبنای ظلم و بیداد عداوت با خاندان علی بن ابیطالب علیه‌السلام پایه‌گذاری شده بود و از ظلم و ستم بر شیعیان و دیگر آزاداندیشان فروگذار نمی‌کرد.

با شهادت امام باقر علیه‌السلام که در ۱۱۴ هجری در عصر حکومت هشام بن عبدالملک رخ داد دوران امام صادق علیه‌السلام آغاز شد، آن حضرت نهضت عظیم دینی - فرهنگی که توسط امام محمد باقر علیه‌السلام آغاز شده بود را به بهترین وجه بارور ساخت. هشام بن

عبدالملک یکی از مقتدرترین و سخت‌گیرترین زمامداران اموی است. وی برای آن که بتواند هرگونه قیام و شورش علیه حکومت اموی را سرکوب کند، با مخالفان و به ویژه با شیعیان به شدیدترین روش برخورد می‌کرد. او هم امام باقر علیه‌السلام و هم امام صادق علیه‌السلام را شدیداً زیر نظر داشت، و در حقیقت باید گفت از نفوذ معنوی این دو امام بزرگوار در میان مسلمانان، سخت بیمناک بود. پس از قیام زید بن علی در سال ۱۲۱ هـ و شهادت (۱) او به دستور هشام و به دست عمال او خشم و نفرت مسلمانان علیه هشام و دستگاه حکومت اموی بر افروخته‌تر شد. در این میان مردم خراسان دست به شورش زدند و جنایات‌های بنی‌امیه را بازگو و محکوم می‌کردند. (۲)

پی‌نوشت ۱: شیخ مفید شهادت وی را سال ۱۲۰ هـ دانسته است؛ الارشاد: ۱۷۴/۲.

پی‌نوشت ۲: تاریخ یعقوبی: ۲/۲۵۵ - ۲۵۸.

امام صادق علیه‌السلام با شنیدن خبر شهادت زید بن علی بسیار متأثر گردید و به یاری خانواده‌های یاران شهید او برخاست. به گفته‌ی ابو‌خالد واسطی، امام علیه‌السلام هزار دینار به او داد تا به خانواده‌های شهیدان در قیام زید بپردازند. (۱) پس از هشام بن عبدالملک، که در سال ۱۲۵ هـ از دنیا رفت، نشانه‌های ضعف و زوال در حکومت بنی‌امیه نمایان شد. از آن تاریخ تا سال ۱۳۲ هـ که سال انقراض حکومت اموی است (مدت هفت سال) چهار نفر از زمامداران اموی به حکومت رسیدند. (۲) در این دوران، حکومت اموی علاوه بر این که از درون فرسوده و ناتوان شده بود با شورش‌ها و قیام‌هایی چون قیام ابومسلم خراسانی و عباسیان نیز مواجه شده بود. سرانجام وی به دست عباسیان به قتل رسید و بدین ترتیب پرونده‌ی سیاه حکومت اموی بسته شد. (۳)

پی‌نوشت:

۱- الارشاد: ۱۷۳/۲.

۲- آنان عبارت بودند از ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید، ابراهیم بن ولید، و مروان بن محمد.

۳- الامامة و السياسة: ۱۱۰/۲ - ۱۱۷؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۰ - ۲۵۵؛ الکامل فی التاریخ: ۳/۴۴۸ - ۴۸۶.

بدیهی است ضعف و سستی که بر دستگاه حکومت اموی غالب شده بود شرایط مناسب‌تری را برای شیعیان فراهم کرده بود، و امام صادق علیه‌السلام در جهت نشر و بسط تعالیم اصیل اسلامی از این فرصت حداکثر استفاده را نمودند. دوران امامت امام صادق علیه‌السلام سی و چهار سال بود (۱۱۴ - ۱۴۸ هـ) که مدت هیجده سال آن (۱۱۴ - ۱۳۲ هـ) در عصر حکومت امویان سپری گردید. در این دوران - به ویژه در بخش پایانی آن - دستگاه حکومت اموی اقتدار سیاسی و اجتماعی چندانی نداشت و در نتیجه شرایط

سیاسی برای فعالیت‌های فرهنگی و علمی، هر چند مطابق خواست نظام حاکم نبود، فراهم‌تر بود. کوشش‌های گسترده‌ی امام صادق علیه‌السلام در نشر معارف شیعه و تربیت شاگردان برجسته سبب شد که مذهب شیعه به نام مذهب جعفری معروف گردد. محدثان و راویان حدیث از امام صادق علیه‌السلام به راویان شیعه اختصاص نداشت بلکه از مذاهب و فرق دیگر نیز از آن حضرت نقل حدیث کرده‌اند. ابن صباغ مالکی گفته است: گروهی از بزرگان امت از امام صادق علیه‌السلام نقل حدیث کرده‌اند که از آن جمله‌اند: یحیی بن سعید، ابن جریج، مالک بن انس، سفیان ثوری، ابوعینیه، ابوحنیفه، ابوایوب سجستانی و دیگران» (۱). به نقل مورخان، محدثان و عالمانی که از کوشش علم و دانش امام صادق علیه‌السلام بهره گرفته‌اند چهار هزار نفر بوده‌اند (۲). به هنگام بحث از تحولات تاریخ شیعه در عصر عباسیان بار دیگر به جایگاه و نقش امام صادق علیه‌السلام در ترویج و تحکیم مبانی مذهب شیعه باز خواهیم گشت.

۱. الفصول المهمّة، ص ۲۲۲.

۲- ان اصحاب الحدیث قد جمعوا اسماء الرواة عنه من الثقات، علی اختلافهم فی الاراء و المقالات، فکانوا اربعة آلاف رجل، الارشاد: ۱۷۹ / ۲؛ نیز ر.ک: الامام الصادق و المذاهب الاربعة: ۶۷ / ۱.